

فصل ۳۷

بخش ششم

تبدیل سود اضافه به بهره ارضی

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۳۷ سرمایه: کارل مارکس
تایپ و تنظیم: سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم: ف. فرخی

مقدمه

تحلیل مالکیت ارضی در اشکال مختلف تاریخی اش، خارج از محدوده این اثر قرار دارد. ما فقط تا آنجایی به آن میپردازیم که بخشی از ارزش اضافه آفریده شده توسط سرمایه، به مالک زمین میرسد. پس ما فرض میگیریم که کشاورزی دقیقاً همانند مانوفاکتور، تحت حاکمیت شیوه تولید سرمایه داری قرار دارد یعنی اینکه کشاورزی توسط آن سرمایه دارانی اداره میشود که اصولاً تمایزشان از دیگر سرمایه داران فقط در آن عنصری است که سرمایه شان و کار مزدی که توسط این سرمایه بجریان می افتند، در آن سرمایه گذاری شده است. برای ما اجاره کننده زمین، گندم و غیره تولید میکند، همانگونه که صاحب کارگاه نخ یا دستگاه تولید میکند. این پیش فرض که شیوه تولید سرمایه داری به کشاورزی مستولی شده است، مستلزم این است که آن { شیوه تولید سرمایه داری } حاکم بر تمام حوزه های تولید و جامعه بورژوایی باشد، طوریکه شرایط لازمه اش نیز از جمله رقابت آزاد بین سرمایه داران، قابلیت انتقال سرمایه ها از یک حوزه تولیدی به دیگری، سطح مشابهی از میانگین سود و غیره در بلوغ کاملشان موجود باشند. مالکیت ارضی مورد نظر ما، شکل تاریخی ویژه ای از آن است، شکلی که از طریق تأثیر سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری دگرگونی یافته است، حال یا از تملک فئودالی یا از کشاورزی خرده دهقانی که برای امرار معاش است، جاییکه تملک خاک و زمین به مثابه یکی از شرایط تولید تولیدکننده مستقیم و مالکیتش روی زمین به مثابه شرطی نافع برای کامیابی شیوه تولیدش، تظاهر میکند. همانگونه که شیوه تولید سرمایه داری عموماً بر این اساس بنا شده که شرایط تولید کارگران از آنان سلب شود، همانگونه نیز در کشاورزی زمین را از کارگران کشاورزی سلب میکند و آنها را تحت انقیاد یک سرمایه دار، که کشاورزی را بدلیل سود بجریان می اندازد، در می آورد. لذا برای تحلیل ما این ایرادی کاملاً ناجاست، زمانیکه به ما گوشزد میشود که اشکال دیگری از مالکیت ارضی و زراعت هم وجود داشته و هنوز هم موجود است. اینچنین ایرادی فقط میتواند شامل آن اقتصاددانانی شود که شیوه تولید سرمایه داری در کشاورزی و شکل مالکیت ارضی منطبق با آن را نه بشکل تاریخی بلکه بشکل مقوله هایی جاودانه، مورد بحث قرار میدهند.

برای ما مطالعه شکل مدرن مالکیت ارضی ضروری است زیرا وظیفه ما کلاً بررسی آن روابط تولیدی و گردش معینی است که از سرمایه گذاری سرمایه در کشاورزی نشأت میگیرند. بدون این، تشریح ما از سرمایه کامل نخواهد بود. لذا ما خود را منحصرأ به سرمایه گذاری در کشاورزی واقعی محدود میکنیم یعنی به تولید مهمترین محصولات گیاهی پی که جماعت از طریق آنها زندگی میکنند. ما میتوانیم گندم را در نظر بگیریم زیرا که وسیله تغذیه اصلی در کشورهای مدرن سرمایه داری توسعه یافته است، (یا بجای کشاورزی، معادن را، زیرا قواعد برای هر دو یکی است).

این یکی از خدمات ارزنده آ. اسمیت است که ثابت کرد که بهره ارضی سرمایه ای که در تولید دیگر محصولات کشاورزی از جمله الیاف کتان، گیاهان رنگی و در پرورش خصوصی دام و غیره سرمایه گذاری میشود، از طریق بهره ارضی حاصله از سرمایه گذاشته شده در تولید مواد تغذیه ای اصلی، تعیین میگردد. در حقیقت از او به بعد هیچ پیشرفتی در این زمینه انجام نگرفته است. یاد آوری هر محدودیتی یا افزوده ای {به آدم اسمیت}، به مطالعه مالکیت بطور اخص مربوط میشود و نه در اینجا. بدین جهت ما بطور خاص از مالکیت ارضی، تا آنجاییکه ارتباطی با تولید گندم نداشته باشد، بحث نخواهیم کرد، اما باید فقط اینجا و آنجا برای روشن سازی مطلب به آن اشاره کنیم.

محض تکمیل شدن باید اشاره کرد که در لوای زمین، ما آب و غیره را نیز مشمول میکنیم تا آنجاییکه به عنوان ضمانت زمین، مالکی داشته باشند.

مالکیت ارضی مشروط به انحصار بعضی اشخاص روی بخشهای معینی از کره خاکی، به عنوان قلمروی منحصر بفرد اراده شخصی آنها، و محروم سازی دیگران است.^{۲۶} بنابراین با مد نظر داشتن این نکته، مسئله این خواهد بود که ارزش اقتصادی، یعنی مادیت یابی، این انحصار را بر پایه سرمایه داری تشریح کرد. با قدرت قانونی این اشخاص برای استفاده یا سوء استفاده از قطعه ای از کره خاکی، هیچ چیز قطعی نشده است. استفاده از این { قدرت } تماماً به آن شرایط اقتصادی بستگی دارد که مستقل از اراده آنهاست. خود تظاهر حقوقی هیچ چیز بجز

۲۶

هیچ چیز نمیتواند مضحک تر از بسط مالکیت ارضی خصوصی توسط هگل باشد. { بر اساس آن } انسان به عنوان یک شخص مبیایست به خواسته اش به مثابه روح طبیعت خارجی، واقعیت ببخشد، و لذا باید این طبیعت را به عنوان مالکیت خصوصی به تصاحب خود در آورد. اگر این سرنوشت " شخص " است، یعنی انسان به عنوان یک شخص، پس پی آمد آن مبیایست این باشد که هر انسانی برای واقعیت بخشیدن به خود به مثابه یک شخص، مبیایست مالک زمین باشد. مالکیت خصوصی آزاد بروی زمین - محصولی بسیار مدرن - از نظر هگل یک رابطه معین اجتماعی نیست، بلکه رابطه یست ما بین انسان به عنوان یک شخص و « طبیعت »، « حق تصاحب مطلق انسان بر همه چیز » (هگل، فلسفه حق، برلین ۱۸۴۰، ص ۷۹). دست کم تا این حد روشن است که یک شخص منفرد نمیتواند از طریق « اراده » خودش مدعی مالکیت در مقابل اراده دیگرانی شود که همچنین میخواهند خویش را با همان قطعه زمین جسمیت ببخشند. برای این منظور قطعاً چیزهای دیگری بجز حُسن اراده لازم است. در ضمن این کاملاً غیر قابل تخمین است که « شخص » محدود تحقق بخشی اراده اش را در کجا خواهد قرار دهد، آیا موجودیت اراده اش در کل یک کشور خود را تحقق می بخشد، و یا اینکه محتاج یکسری از کشور هاست تا از طریق تصاحبشان» برتری اراده اش را بر اشیاء بارز گرداند. [ص ۸۰]. هگل در اینجا نیز کاملاً به تنگنا بر میخورد. « این تصاحب از نوع کاملاً ویژه ای است؛ من بیشتر از آنکه با بدن خود لمس کنم به تصاحب خود در نمی آورم، اما بلافاصله این مطرح میشود که اشیاء خارجی گسترده ای بیشتر از آنکه من بتوانم در بر بگیرم، دارند. لذا همینکه من چیزی را در تصاحب دارم، پس از این جهت چیز دیگری نیز با آن در ارتباط است. من تصاحب را بوسیله دستم به مورد اجرا در می آورم، اما محدوده آن میتواند گسترش یابد. » (ص ۹۰، ۹۱). اما این دیگری خود دوباره در ارتباط با چیز دیگری است و از این جهت آن مرزی که اراده من به عنوان روح، مبیایست خود را به آن محدود میکرد، از بین میرود. « وقتی که من چیزی را در تصاحب دارم لذا فکرم بلافاصله به این می افتد که نتنها آنچه که بلا واسطه در تصاحبم است بلکه هر آنچه که در ارتباط با آن است، متعلق به من است. در اینجا حق مثبت باید تعینات خود را بعمل آورد، زیرا که از اندیشه چیزی بیشتر از این نتیجه نمیشود. » (ص ۹۱). این یک اعتراف بسیار ساده لوحانه از جانب اندیشه» است و ثابت میکند که این اندیشه، که از همان ابتدا مرتکب این اشتباه میشود که یک نظریه حقوقی راجع به مالکیت ارضی که بسیار مشخص و مرتبط به جامعه بورژوازی است، را مطلق قلمداد کند، « هیچ چیز » را در مورد تشکیل واقعی این مالکیت ارضی درک نکرده است. بعلاوه همزمان این اعتراف نیز در آن نهفته است که با تغییر ملزومات اجتماعی یعنی ملزومات تکامل اقتصادی، تعینات» حق مثبت» نیز میتوانند و باید تغییر کنند.

این معنی نمیدهد که مالک زمین میتواند هر آنچه را که هر صاحب کالایی با کالایش انجام میدهد، روی زمینش انجام دهد؛ و این تظاهر - تظاهر حقوقی مربوط به مالکیت خصوصی آزاد ارضی - در دنیای کهن تنها در زمانی که نظم اجتماعی ارگانیک منحل میشود و در جهان مدرن تنها با توسعه سرمایه داری ظهور میکند. در آسیا این تنها در بعضی جاها توسط اروپائیان وارد شده است. در فصل مربوط به انباشت اولیه (جلد اول فصل ۲۴) دیده شد که این شیوه تولید چگونه از یک سو به آزادی تولیدکنندگان مستقیم از عملکردشان به عنوان فقط منضات زمین (به شکل رعیت، سرف، برده و غیره) و از سوی دیگر به سلب مالکیت زمین از توده های مردم مشروط است. انحصار مالکیت ارضی در این محدوده یک پیش شرط تاریخی است و اساس شیوه تولید سرمایه داری باقی خواهد ماند، درست همانند تمامی شیوه های تولید قبلی که بر پایه استعمار توده ها به این یا آن شکل بودند. اما آن شکلی از مالکیت ارضی که شیوه تولید سرمایه داری آغازین با آن روبرو میشود، با آن توافق ندارد. شکلی که با آن { شیوه تولید سرمایه داری } مطابقت دارد تازه توسط خودش با تحت انقیاد سرمایه درآوردن کشاورزی، ایجاد میگردد؛ که از طریق آن همچنین مالکیت ارضی فئودالی، مالکیت طایفه ای یا مالکیت خرده دهقانی با زمین مشترک، تبدیل به آن شکل اقتصادی میشوند که با این شیوه تولیدی مطابقت دارد، صرفنظر از اینکه اشکال حقوقی شان چقدر با هم متفاوتند. یکی از بزرگترین دست آورد های شیوه تولید سرمایه داری این است که از یک طرف کشاورزی را از یک پروسه صرفاً تجربی و مکانیکی تکراری نزد بخش کمتر تکامل یافته جامعه به یک استفاده آگاهانه و علمی بهره برداری از زمین { agronomy } دگرگون میکند، البته تا آنجاییکه این کلاً تحت روابط مالکیت خصوصی امکان پذیر است.^{۲۷} و اینکه آن از یک طرف مالکیت ارضی را کاملاً از روابط اربابی و رعیتی جدا میکند و از طرف دیگر زمین را به مثابه شرایط کار کاملاً از مالکیت ارضی و مالک زمین مجزا میکند، مالکی که زمین برایش نماینده چیزی نیست بجز خراج پولی بی که او از بابت انحصارش میتواند از سرمایه دار صنعتی، یعنی اجاره کننده وصول کند؛ [و اینکه آن] { شیوه تولید سرمایه داری } به آن حدی رابطه را قطع میکند { بین شرایط کار و مالکیت ارضی }، که مالک زمین میتواند تمام عمرش را در قسطنطنیه زندگی کند حال آنکه مالکیت ارضی اش در اسکاتلند قرار دارد. بدین گونه مالکیت ارضی از طریق دور انداختن تمام تزئینات و ارتباطات قدیمی سیاسی و اجتماعی اش، شکل خالص اقتصادی اش را پیدا میکند، بطور خلاصه دور اندازی همه محتویات سنتی بی که، همانگونه که بعداً خواهیم دید،

^{۲۷} - شیمی دانان کشاورزی بسیار محافظه کار همچون ب. جانسون اعتراف میکنند که یک کشاورز واقعاً منطقی در همه جا با موانع فائق نیامنی به شکل مالکیت خصوصی برخورد میکند. آن نویسندگانی که مدافعان قسم خورده انحصار مالکیت خصوصی بروی کره خاکی اند نیز همینطور میکنند، بطور مثال آقای چارلز کمنه که در یک کتاب دو جلدی دفاع از مالکیت خصوصی را به عنوان هدف ویژه خود قرار داده است. او میگوید، «یک ملت نمیتواند به آن درجه از رفاه و قدرت که مطابق با طبیعتش است برسد، مگر اینکه هر قطعه از زمینی که او را تغذیه میکند، برای آن هدفی بکار برده شود که به بهترین وجه با علایق عمومی همخوانی داشته باشد. برای توسعه دادن ثروت خود باید در صورت امکان یک اراده و از همه مهمتر اراده ای آگاه، کنترل هر تک قطعه ای از منطقه خود را در دست بگیرد و کاری کند که هر قطعه در رفاه همگان شرکت کند. اما وجود یک چنین اراده ای... با تقسیم زمین به قطعات خصوصی سازگار خواهد بود... و با آن حقی که برای هر صاحبی تضمین شده است که تقریباً به طور مطلق بروی ملکش اختیار داشته باشد { هم نا سازگار است }». (Traite de la propriete، جلد ۱، پاریس ۱۸۳۴، ص ۲۲۸) جانسون، کمنه و دیگران وقتی صحبت از تناقض بین مالکیت و کشاورزی منطقی میکنند تنها لزوم زراعت خاک یک کشور به مثابه یک کل مد نظرشان است. اما وابستگی کاشت محصولات یک کشاورزی ویژه به نوسانات قیمت بازار و تغییرات مداوم این کاشت با نوسانات قیمت - یعنی تمام روح تولید سرمایه داری که معطوف است به نزدیکترین منفعت پولی بلاواسطه - با یک کشاورزی که ناچار به اداره کلیه انواع ملزومات دائمی زندگی برای زنجیره پی در پی نسلهای انسانی است، در تناقض میباشد. یک نمونه بارز آن جنگلها میباشد که تنها گاه گاهی تا اندازه ای در مطابقت با مصلحت عمومی اداره میشوند، یعنی درست وقتی که آنها نه تحت انقیاد مالکیت خصوصی بلکه در تابعیت مدیریت دولتی میباشد.

توسط خود سرمایه داران صنعتی و سخنگویان تئوریکشان در گرما گرم نبردشان بر علیه مالکیت ارضی، برچسب زیادهای بی حاصل و بی معنی میخورند. از طرفی منطقی کردن کشاورزی که برای اولین بار بکاراندازی آنرا بصورت اجتماعی امکانپذیر میکند و از طرف دیگر کاهش نامعقولی {ad absurdum} مالکیت ارضی. اینها بزرگترین کارهای شیوه تولید سرمایه داریند. همانند همه دیگر پیشرفتهای تاریخی اش، این را نیز مقدماتاً با بینواسازی کامل تولید کنندگان مستقیم بدست می آورد.

قبل از اینکه به خود موضوع پردازیم، برای اجتناب از سوء تفاهم، چند پیش اشاره دیگر لازم است.

پیش شرطهای شیوه تولید سرمایه داری عبارتند از: کشتکاران واقعی کارگران مزدی اند و استخدام شده توسط یک سرمایه دار، یعنی اجاره دار، که کشاورزی را تنها به عنوان حوزه استثماری ویژه برای سرمایه، به عنوان گذاشتن سرمایه اش در قلمرو بخصوصی از تولید، بکار می اندازد. این اجاره دار سرمایه دار در موعدهایی مشخص، مثلاً سالانه، مبلغ پولی ثابت قرارداد شده ای (درست همانگونه که یک گیرنده وام، بهره مشخصی از سرمایه پولی را می پردازد) را به مالک زمین، یعنی صاحب زمین مورد استعمال اجاره دار، می پردازد تا برای بکار گیری سرمایه اش در این حوزه مشخص تولیدی کسب اجازه کند. این مبلغ پولی بهره ارضی نام دارد، حال چه جهت زمین کشاورزی، زمین ساختمانی، معادن، منطقه ماهیگیری، جنگل و غیره پرداخت گردد. این برای تمام آن مدتی پرداخت میشود که صاحب زمین قرارداداً زمین را به اجاره دار، اجاره میدهد. لذا بهره ارضی در اینجا آن شکلی است که مالکیت ارضی خود را بطور اقتصادی در آن تحقق می بخشد، یعنی ارزش خود را افزایش میدهد. در ضمن در اینجا ما همه آن سه طبقه ای را که چهار چوب جامعه مدرن را تشکیل میدهند، با هم و در تقابل با هم داریم- کارگر مزدی، سرمایه دار صنعتی و مالک زمین.

سرمایه میتواند در زمین تثبیت گردد، به آن الحاق شود، چه گذرا همانند بهسازی طبیعت شیمیایی، کود و غیره، چه دائمی همانند کانالهای زهکشی، آبیاری، هموار سازی، ساختمان پرورش دام و غیره. من در جایی دیگر اینچنین سرمایه الحاق شده به زمین را *la terre-capital* خوانده ام.^{۲۸} این در زمره سرمایه ثابت قرار میگیرد. بهره سرمایه ای که در زمین الحاق شده و بهسازی هایی که آن از این بابت به عنوان وسیله تولید از سر میگذرانند، میتواند بخشی از بهره ارضی را که اجاره دار به مالک زمین پرداخت میکند، تشکیل دهد،^{۲۹} اما نمیتواند بهره ارضی واقعی را پایه گذاری کند که برای استفاده از زمین بهمین گونه پرداخت میگردد، حال چه آن { زمین } به حالت طبیعی اش باشد و چه زراعت شود. در یک بررسی سیستماتیک در مورد مالکیت ارضی بایست این بخش از درآمدهای مالک زمین بتفصیل تشریح گردد؛ و این در برنامه ما جا ندارد. در اینجا میتوان به چند کلام راجع به آن اکتفا کرد. این

۲۸- « فقر فلسفه»، ص ۱۶۵. در آنجا من بین *terre-capital* و *terre-matiere* تفکیک قائل شده ام. « فقط باید در زمینهایی که نقداً مبدل به وسیله تولید شده اند، سرمایه گذاریهای بیشتر انجام دهد تا سرمایه ارضی افزایش یابد، بدون آنکه از نظر مادی چیزی به زمین افزوده شده باشد یعنی بدون اینکه گسترش ملکی صورت گرفته باشد. سرمایه ارضی، به همان ناچیزی ابدی است که هر سرمایه دیگر... سرمایه ارضی، سرمایه ایست ثابت، اما سرمایه ثابت نیز به همان شیوه سرمایه در گردش مستهلک میشود.» > رجوع شود به چاپ دیتز، جلد ۴ ص ۱۷۴-۱۷۳ <

۲۹ - من میگویم « میتواند» زیرا این بهره در بعضی شرایط توسط قوانین بهره ارضی تنظیم میگردد و لذا میتواند ناپدید گردد مثلاً از طریق رقابت از سوی اراضی با ثمر بخشی طبیعی ایی بالاتر.

سرمایه گذاریهای موقتی که پروسه های عمومی در کشاورزی آنها را بدنبال دارند، تماماً و بدون استثناء توسط اجاره دار صورت میگیرند. این سرمایه گذاریها همانند کاشتن محض و بطور عموم باعث بهسازی خاک زمین میگردند^{۳۰}، تولیدش را افزایش میدهند و زمین را از چیزی منحصرأ مادی به سرمایه ارضی مبدل میکنند، زمانیکه زراعت کم و بیش بطور منطقی انجام میگیرد، یعنی زمانیکه به یک یغماگری زمخت از زمین تقلیل داده نمیشود، آنگونه که نزد برده داران قدیمی آمریکایی بود. چیزیکه آقایان مالکین ارضی خود را قرداداً در مقابل آن بیمه میکنند. یک زمین زراعت شده از یک زمین زراعت نشده با همان کیفیت طبیعی، ارزشش بیشتر است. سرمایه گذاریهای ثابت دائمی تر نیز که در مدتی طولانی تر مستهلک میشوند و به زمین الحاق شده اند، اکثراً و در بعضی حوزه ها عمدتاً توسط اجاره دار سرمایه گذاری میشوند. اما همینکه موعد زمانی قرارداد شده اجاره سر رسید- و این یکی از دلایلی است که مالکین ارضی همراه با تکامل شیوه تولید سرمایه داری تلاش در کوتاه تر کردن هر چه بیشتر زمان اجاره دارند- بهسازی های الحاق شده به خاک به عنوان خصائصی تفکیک ناپذیر از ماده اصلی، یعنی زمین، به مثابه مایملک به تصاحب مالک زمین در می آیند. در قرارداد اجاره جدیدی که فسخ میکند، مالک زمین بهره ای را برای سرمایه الحاق شده به بهره ارضی واقعی می افزاید، حال چه او زمین را به همان اجاره کننده ای که بهسازی ها را انجام داده و یا اینکه به اجاره دار دیگری اجاره دهد. لذا بهره ارضی اش باد میکند؛ یا زمانیکه میخواهد زمین را بفروشد- کمی پائین تر خواهیم دید که قیمتش چگونه تعیین میگردد- ارزش آن حالا بالاتر رفته است. او زمین را به تنهایی نمیفروشد بلکه همچنین زمین بهسازی شده، سرمایه ای که به زمین الحاق شده، که برای او خرجی نداشته {را میفروشد}. این یکی از رازهای - کاملاً صرفنظر از حرکات بهره ارضی واقعی - افزایش ثروت مالکان ارضی، بادکردن مداوم بهره ارضی شان و تصاعد مداوم ارزش پولی املاکشان در رابطه با پیشرفت تکامل اقتصادی میباشد. لذا آنها محصولی از تکامل اجتماعی، که بدون دخالت آنها ایجاد شده، را به جیب شخصی شان می ریزند - *fruges consumere nati* {برای بلعیدن ثمرات متولد شده}. اما این همزمان یکی از بزرگترین مانع های کشاورزی عقلانی است، زیرا اجاره دار از تمام بهبودی ها و هزینه هایی که جریان بازگشت کاملشان در مدت اجاره اش ناممکن می نمایند اجتناب میکند؛ و این وضعیت را ما دوباره و دوباره با برچسب مانع می یابیم، هم در قرن گذشته توسط جیمز آندرسون که کاشف واقعی تئوری مدرن بهره و همزمان عملاً اجاره دار و یکی از برجسته ترین برز شناسان زمان خود بود، و هم در دوره خودمان توسط مخالفان وضعیت کنونی مالکیت ارضی در انگلستان.

آ.آ. والتن {A.A. Walton} در « تاریخ تصدی ارضی بریتانیای کبیر و ایرلند» لندن ۱۸۶۵، در این مورد در ص ۹۷ و ۹۶ میگوید:

« همه تلاشهای سازمانهای متعدد کشاورزی در سراسر کشور جهت پیشرفت در بهبود کشاورزی هیچ نتیجه واقعا ملموس یا خیلی چشمگیری بدنبال نخواهد داشت تا زمانیکه این بهبودی ها عمدتاً به معنی افزایش ارزش مالکیت ارضی و هزینه اجاره بالاتر بنفع مالک زمین

۳۰ - رجوع کنید به جیمز آندرسون و کری

هستند بجای اینکه وضعیت اجاره دار یا کارگر کشاورز را بهبودی بخشند. اجاره داران بطور عموم، بخوبی مالک زمین یا عاملش و یا حتی رئیس اتحادیه کشاورزی میدانند که یک زهکشی خوب، کود فراوان و مدیریت خوب همراه با افزایش استفاده از کار برای پاک کردن کامل و آماده سازی زمین، نتایج بسزایی هم در بهسازی زمین و هم در تولید بدنبال خواهد داشت. برای انجام تمام اینها، ضمناً سرمایه قابل توجهی لازم است، و اجاره داران به این واقفند که صرفنظر از اینکه آنها چقدر زمین را بهبود بخشند و ارزش آنرا افزایش دهند، دست آخر این مالکان زمینند که بزرگترین منفعت را، یعنی بهره ارضی بالاتر و افزایش ارزش ملکشان، بدست می آورند ... آنها به اندازه کافی زیرک هستند که ببینند که این سخن پردازان «(مالکان ارضی و عاملانشان که در جشن های کشاورزی سخنرانی میکنند)» بدلیل یک بی توجهی ساده از گفتن چه چیز به آنها امتناع میکنند. یعنی اینکه سهم بیشتر تمام بهبودی هایی که آنها بعمل می آورند، دست آخر مطمئناً به جیب مالکان ارضی می رود ... هرچه هم که اجاره دار قبلی کشتزار را بهبودی داده باشد، اخلاف او پی خواهند برد که مالک ارضی همیشه بهره را به نسبت افزایش ارزش زمین بدلیل بهبودی های پیشین، افزایش خواهد داد.»

در کشاورزی واقعی، این پروسه هنوز بوضوح آنچه که در استقاه زمین در ساختمان سازی است، نمایان نمیشد. بخش عمده زمینهایی که در انگلیس برای اهداف ساختمانی و نه همچون ملک مطلق بفروش میرسند، توسط مالک ارضی برای ۹۹ سال و در صورت امکان برای مدتی کوتاهتر اجاره داده میشوند. بعد از انقضاء این مدت، ساختمانها همراه با خود زمین به مالک ارضی میرسند.

« آنها [اجاره داران] » موظفند که در موعد انقضاء اجاره خانه را با وضعیت مناسبی تحویل مالک ارضی بزرگ دهند، بعد از اینکه بهره ارضی گزافی را تا سر رسید موعد اجاره پرداخت کرده اند. موعد اجاره تا زمانیکه عامل یا بازبین مالک ارضی نیاید و خانه ات را بازرسی نکند و مشاهده نکند که تو آنرا در وضعیتی مناسب تحویل میدی، هرگز بسر نمیرسد، و پس از این آن را تحویل میگیرد و ضمیمه املاک سرور خود میکند ... حقیقت این است که اگر این سیستم برای مدت بیشتری اجازه عملکرد کامل پیدا کند، لذا تمام املاک ساختمانی و همچنین ارضی قلمروی پادشاهی در دستان مالکان ارضی بزرگ خواهند بود. تمامی انتهای غربی لندن، شمال و جنوب تمپل بار {Temple Bar} که تقریباً منحصرأ متعلق اند به نصف دوجین مالکان ارضی بزرگ، به بهره ارضی عظیمی اجاره داده میشوند؛ و آنجاییکه موعد اجاره ها هنوز کاملاً بسر نرسیده است، بسرعت یکی پس از دیگری انقضاء موعد میشوند. تقریباً همه تأسیسات باراندازی در شهرهای بندریمان از طریق همین پروسه غصب، در دستان اختاپوسان* بزرگ زمینی جمع شده اند.» (همان اثر صفحه ۹۲ و ۹۳).

تحت چنین شرایطی آشکار است که زمانیکه سرشماری انگلیس و ویلز در ۱۷۶۱ با کل جمعیت بالغ بر ۲۰۰۶۶۲۲۴ تعداد صاحبان خانه را ۳۶۰۳۲ نفر اعلام میکند، لذا رابطه صاحبان با تعداد خانه ها و جمعیت، کاملاً صورت دیگری بخود خواهد گرفت، اگر صاحبان بزرگ را در طرفی و صاحبان خرد را در طرف دیگر جا دهند.

این مثال تملک بناها مهم است، ۱- زیرا که تفاوت بین بهره ارضی و بهره سرمایه ثابت الحاقی

* - leviathan اسم جانوری عظیم دریایی، اشاره شده در انجیل قدیم، در اینجا اختاپوس ترجمه شده است.

زمین که میتواند افزوده ای به بهره ارضی را تشکیل دهد را بوضوح نشان میدهد. بهره ساختمانها همانند سرمایه ای که اجاره دار در کشاورزی به زمین الحاق میکند، بدست سرمایه دار صنعتی، دلال ساختمانی یا اجاره دار می افتد، تا زمانی که قرار داد اجاره ادامه دارد، و خود بخود هیچ ربطی به بهره ارضی، که سالانه و در موعد مشخص برای استفاده از زمین باید پرداخت گردد، ندارد. ۲- زیرا نشان میدهد که چگونه زمین همراه با سرمایه غیرالحاق شده به آن، آخرسر به تصاحب مالک ارضی در می آید و اینکه بهره حاصل از آن باعث بادکردن بهره ارضی اش میشود.

بعضی نویسندگان، که یا به عنوان سخنگوی مالکیت ارضی در مقابل حمله اقتصاددانان بورژوازی ظاهر میشوند و یا اینکه تلاش دارند تا سیستم تولید سرمایه داری را به سیستمی از «هماهنگی ها» بجای تناقضات مبدل کنند، مانند کری، سعی کردند که بهره ارضی را، یعنی بیان ویژه اقتصادی برای مالکیت ارضی را، با بهره یکسان جلوه دهند. از این طریق تضاد بین مالکان ارضی و سرمایه داران محو خواهد شد. در آن زمان مالکیت ارضی در انظار عمومی هنوز شکل ابتدایی و قابل احترام مالکیت خصوصی بود، در حالیکه بهره سرمایه بعنوان ربا تقبیح میشد. دادلی نرت {Dudley North}، لوک {Locke} و دیگران بدین ترتیب بهره سرمایه را به مثابه شکلی مشابه با بهره ارضی معرفی میکردند، همانگونه که تورگت {Turgot} توجیه بهره را از وجود بهره ارضی نتیجه میگرفت. گذشته از این که بهره ارضی بدون بهره سرمایه الحاق شده در زمین، بطور خالص امکان وجود دارد و موجود هم هست، این نویسندگان متأخر فراموش میکنند که مالک ارضی از این طریق نه تنها بهره سرمایه غیر را که برایش خرجی نداشته، بدست می آورد، بلکه حتی مضاف بر آن این سرمایه دیگری را نیز مجاناً کسب میکند. توجیه مالکیت ارضی، همانند توجیه تمام دیگر اشکال مالکیت در محدوده یک شیوه تولید مشخص، این است که خود شیوه تولید یک ضرورت گذرای تاریخی است، و لذا همین هم برای تمام روابط تولیدی و مبادله ای ناشی از آن نیز صادق است. هر چند که این درست است، همانگونه که بعداً هم خواهیم دید، که مالکیت ارضی خود را از دیگر اشکال مالکیت بدین نحو تفکیک میکند که آن در مرحله معینی از تکامل، حتی از منظر شیوه تولید سرمایه داری، زائد و مضر پدیدار میگردد.

بهره ارضی در شکلی دیگر میتواند با بهره اشتباه گرفته شده و لذا خصوصیت ویژه اش نادیده گرفته شود. بهره ارضی شکل مبلغ پولی معینی را بخود میگیرد که مالک ارضی سالانه از اجاره داران قطعه ای از کره خاکی بدست می آورد. دیدیم که چگونه هر درآمد پولی معینی میتواند تبدیل به سرمایه شود {Capitalised}، یعنی به عنوان بهره ای از یک سرمایه تصویری تلقی گردد. اگر مثلاً نرخ بهره متوسط ۵ درصد باشد، در آن صورت یک بهره ارضی سالانه ۲۰۰ £ میتواند به مثابه بهره یک سرمایه ۴۰۰۰ £ محسوب گردد. بهره ارضی بی که اینچنین تبدیل به سرمایه شده، متشکل از قیمت خرید یا ارزش زمین، یک مقوله {category} است که بدیهی {Prima Facie} و درست همانند قیمت کار، غیر منطقی است، از آنجا که زمین محصولی از کار نبوده و ارزش هم ندارد. اما از سوی دیگر پشت این شکل نامعقول یک رابطه تولیدی واقعی پنهان است. اگر سرمایه داری زمینی بخرد که بهره ارضی سالانه ۲۰۰ £ برای ۴۰۰۰ £ بدهد، لذا او بهره سالانه میانگین ۵ درصد از ۴۰۰۰ £ را دریافت میکند، درست

همانگونه که اگر او اینها را در اوراق بهره آور سرمایه گذاری میکرد یا اینکه مستقیماً آنها را با بهره ۵ درصد وام میداد. این ارزش افزایی ۵ درصدی یک سرمایه ۴۰۰۰ £ میباشد. تحت چنین شرایطی او میتواند در طول ۲۰ سال از طریق این درآمد ها، قیمت خرید ملکش را جبران کرده باشد. در انگلیس قیمت خرید برای املاک بدین ترتیب از روی تعداد سال - درآمد {year's purchase} محاسبه میگردد، چیزی که تنها بیان دیگری است برای تبدیل به سرمایه شدن بهره ارضی. این در حقیقت نه قیمت خرید زمین بلکه { قیمت خرید } بهره ارضی بی که تحویل میدهد، میباشد که از روی نرخ بهره متداول محاسبه شده است. این تبدیل به سرمایه شدن بهره، در ضمن، بهره را پیش شرط دارد، در حالیکه بهره بر عکس نمیتواند از روی تبدیل به سرمایه شدن خودش توضیح داده شده و نتیجه گردد. وجودش، مستقل از فروش، ترجیحاً آن پیش فرضی است که از آن حرکت میشود.

پس چنین نتیجه میشود که اگر بهره ارضی را میزان ثابتی فرض کنیم، لذا قیمت زمین میتواند بالعکس آنگونه که نرخ بهره افزایش و کاهش می یابد، افزایش یا کاهش پیدا کند. اگر نرخ بهره عمومی از ۵ به ۴ درصد تنزل کند، در نتیجه یک بهره ارضی سالیانه ۲۰۰ £ بیانگر ارزش افزوده یک سرمایه ۵۰۰۰ £ بجای ۴۰۰۰ £ خواهد بود، و لذا قیمت همان قطعه زمین از ۴۰۰۰ £ به ۵۰۰۰ £ یا از ۲۰ سال درآمد به ۲۵ افزایش خواهد یافت. خلاف این در مورد عکس آن صادق است. این تحرکی است در قیمت زمین که از تحرکات خود بهره ارضی مستقل است و فقط از طریق نرخ بهره تنظیم میگردد. اما از آنجا که ما دیدیم که نرخ سود تحت پیشرفت تکامل اجتماعی تمایل به نزول دارد، و همچنین نیز نرخ بهره تا زمانیکه از طریق نرخ سود تنظیم میگردد، و در ضمن دیدیم که نرخ بهره، جدا از تأثیر نرخ سود، در نتیجه رشد سرمایه پولی استقرایی، تمایل به کاهش دارد، در نتیجه قیمت زمین تمایل به افزایش دارد، حتی مستقل از تحرکات بهره ارضی و قیمت محصولات کشاورزی، که بهره ارضی جزئی از آن است.

اشتباه گرفتن خود بهره ارضی با آن شکلی از بهره، که آن برای خریدار زمین به خود میگیرد. اشتباه گرفتگی که نتیجه کمال عدم شناخت از ماهیت بهره زمین میباشد. باید هم که به نتیجه گیریهای پوچ ختم شود. از آنجاکه مالکیت ارضی در تمام کشورهای قدیمی به عنوان شکل ممتازی از مالکیت و ضمناً خرید آن بمثابة سرمایه گذاری بسیار مطمئن محسوب میگردد، لذا نرخ بهره ای که بهره ارضی با آن خریداری میشود غالباً نازلتر از دیگر سرمایه گذاریهایی میباشد که در مدت طولانی تری انجام میگیرند، به نحوی که مثلاً خریدار زمین فقط ۴ درصد از قیمت خریدش را بدست می آورد، در حالیکه او میتواند برای همان سرمایه ۵ درصد کسب کند، یا چیزی که همان معنی را میدهد، یعنی او سرمایه بیشتری برای بهره ارضی میپردازد تا آنچه که می بایست برای همان درآمد پولی سالانه در سرمایه گذاری دیگری می پرداخت. از اینجا آقای تیرز {Thiers} در اثر تماماً بدش در مورد La Propriete (چاپ شده از روی سخنرانی بی که در ۱۸۴۸ بر علیه پرودون در مجمع ملی فرانسه ایرد کرد) چنین نتیجه میگیرد که بهره ارضی پائین است، در حالیکه این فقط ثابت میکند که قیمت خرید آن بالاست.

این نکته که بهره ارضی مبدل به سرمایه شده، به عنوان قیمت یا ارزش زمین ظاهر میشود و زمین بدین ترتیب همانند هر کالای دیگری خرید و فروش میشود، برای بعضی مدافعان آن به

عنوان دلیلی برای حقانیت مالکیت ارضی عمل میکند، چرا که خریدار همانند هر کالای دیگری، معادلی برای آن می پردازد و بخش بزرگتر مالکیت ارضی از این طریق دست به دست شده است. پس اگر چنین باشد، لذا همین دلیل میتواند برای حقانیت بخشیدن به برده داری استفاده شود، زیرا که برای برده داری که برای برده پرداخت کرده، منفعت حاصل از کارش { برده } تنها بهره آن سرمایه ایست که در خریدش گذاشته است. اینکه حقانیت وجود بهره ارضی از خرید و فروشش نتیجه گرفته شود، کاملاً مثل این است که وجودش از طریق وجودش توجیه گردد.

همانقدر که برای یک آنالیز علمی از بهره ارضی- یعنی شکل اختصاصی و مستقل مالیکت ارضی بر اساس شیوه تولید سرمایه داری- مهم است که آنرا بطور خالص و بدون از تمام اضافاتی که باعث تحریف و ابهام آن میشوند بررسی کرد، همانقدر هم از سوی دیگر برای درک اثرات عملی مالکیت ارضی و حتی برای داشتن فهم تئوریک از انبوه حقایقی که علی رغم اینکه با مفهوم و هستی بهره ارضی در تناقضند با این حال به مثابه اشکال بروز بهره ارضی تظاهر میکنند، مهم است که آن عناصری، که این اختلالات تئوری از آنها نشأت میگیرند، را شناخت.

طبیعتاً در عمل هر چه که به شکل پول کرایه توسط اجاره دار به مالک زمین جهت کسب اجازه برای کاشت زمین پرداخت میگردد، بشکل بهره ارضی جلوه میکند. صرفنظر از اینکه این باج و خراج از چه اجزایی تشکیل شده و از چه منابعی سر چشمه گرفته باشد، با این حال این را با بهره ارضی واقعی اشتراک دارد که انحصار بر قطعه ای از کره خاکی این باصطلاح مالک زمین را قادر میسازد که این باج را وصول کرده و مالیات وضع کند. آن با بهره ارضی واقعی این را مشترک دارد که قیمت زمین را تعیین میکند که همانطور که در بالا هم نشان دادیم، چیزی نیست بجز درآمد مبدل به سرمایه شده ای برای اجاره کردن زمین.

قبلاً دیده شد که بهره سرمایه الحاق شده به زمین میتواند اینچنین جزء خارجی ای از بهره ارضی را تشکیل دهد، جزئی که با توسعه تکامل اقتصادی می باید افزوده مدام افزایش یابنده ای را به کل بهره یک کشور تشکیل دهد. اما صرفنظر از این بهره، امکان دارد که پول اجاره به قسمی و در برخی موارد کاملاً، یعنی در موارد فقدان کامل بهره ارضی واقعی و لذا بی ارزشی واقعی زمین، کسری یا از سود متوسط یا از کار مزد معمولی و یا از هر دو در خود پنهان داشته باشد. این بخش چه از سود باشد و چه از کارمزد، در اینجا به شکل بهره ارضی تظاهر میکند، زیرا آن بجای اینکه همانطور که معمول است بدست سرمایه دار صنعتی یا کارگر مزدی بیافتد، به شکل پول اجاره به مالک زمین پرداخت میگردد. از نظر اقتصادی، نه این و نه آن بخش هیچکدام بهره ارضی را تشکیل نمیدهند؛ اما در عمل درآمدی را برای مالک زمین تشکیل میدهد، ارزش افزایی اقتصادی انحصارش، درست همانگونه که بهره ارضی واقعی برای او عمل میکند و آن همانقدر برای قیمت زمین تعیین کننده است که این آخری.

ما در اینجا از آن شرایطی سخن نمیگوییم که در آن بهره ارضی، یعنی مترادف مالکیت ارضی در شیوه تولید سرمایه داری، رسماً موجود است بدون اینکه خود شیوه تولید سرمایه داری موجود باشد، یعنی بدون اینکه اجاره دار خود یک سرمایه دار صنعتی باشد یا بدون اینکه نوع کسب و کارش سرمایه دارانه باشد. مورد مثلاً در ایرلند چنین است. اجاره دار در اینجا معمولاً

خرده دهقان است. آنچه که او به مثابه اجاره به مالک زمین پرداخت می‌کند اغلب نه تنها بخشی از سودش، یعنی کار اضافه اش که او به عنوان صاحب ابزار کار خود، محق بر آن است، بلکه بخشی از کار مزد معمول را که او تحت شرایط دیگر با همین میزان کار می‌توانست کسب کند، را جذب می‌کند. مالک زمین که در اینجا مطلقاً هیچ کاری برای بهبودی زمین انجام نمی‌دهد، ضمناً سرمایه کوچک او را، که او غالباً از طریق کارش در زمین الحاق کرده است، نیز از او سلب می‌کند. درست همانگونه که یک رباخوار تحت همین شرایط انجام خواهد داد، با این تفاوت که ربا خوار دست کم در حین اجرا، سرمایه اش در مخاطره می باشد. این چپاول ادامه دار، موضوع مجادله مربوط به قانونگذاری ارضی ایرلند می باشد، که اساساً راجع به این است که مالک ارضی ای که اجاره دارش را اخراج می‌کند، وادار شود که تاوان بهبودی هایی که او در زمین انجام داده است یا سرمایه ای که به زمین الحاق کرده است بدهد.

پالمرستون {Palmerston} عادت داشت که عیب جویانه در این مورد چنین جواب دهد:

« این مجلس عوام مجلس مالکان ارضی است.»

ما راجع به آن شرایط استثنایی هم صحبت نمی کنیم که مالک ارضی در آن، حتی در کشورهای با تولید سرمایه داری، قادر است که وجه اجاره ای بسیار بالا را که هیچ ارتباطی هم با محصول زمین ندارد، بزور بستاند. برای مثال اوضاع اجاره قطعات کوچک زمین به کارگران کارخانجات در مناطق صنعتی انگلیس، یا برای باغهای کوچک یا برای زراعت تفنی در اوقات فراغت، اینچنین است. (« گزارشات بازرسان کارخانه ها»).

ما از بهره ارضی در کشورهای با تولید پیشرفته سرمایه داری صحبت می‌کنیم. در بین اجاره داران انگلیسی مثلاً یکسری سرمایه داران کوچک یافت میشوند که از طریق تربیت، تحصیل، سنت، رقابت و شرایط دیگر مقدر و مجبور به سرمایه گذاری در کشاورزی بمتابه اجاره دار شده اند. اینها ناچارند که به کمتر از میانگین سود قناعت کنند و سهمی از آن را به عنوان بهره ارضی به مالک زمین واگذار کنند. این تنها شرطی است که تحت آن آنها اجازه می یابند که سرمایه شان را در زمین، یعنی در کشاورزی، بکار بیاندازند. از آنجا که مالکان ارضی در همه جا و در انگلستان به شدت بر قانونگذاری تأثیر دارند، میتوانند از آن بهره برده و به تمام طبقه اجاره داران تعدی کنند و مثلاً قانون غلات ۱۸۱۵- یک مالیات نان که بنابر توافق بر کل کشور اعمال گردید تا برای مالکان ارضی بی مصرف، تداوم وجه اجاره ای که در طول جنگ ضد ژاکوبینی بیش از حد افزایش یافته بود، را تضمین نماید. فی الواقع این تأثیر را داشت که صرفنظر از چند مورد کاملاً استثنایی با محصول سالیانه خوب، قیمت‌های محصولات کشاورزی را در بالای آن سطحی نگه میداشت که آنها اجالتاً در صورت واردات آزادانه غله به آن سطح فرو می افتادند. اما آنها این نتیجه را که قیمت‌ها را در آن سطحی که از جانب مالکان ارضی قانونگذار به عنوان قیمت‌های معمول حکم شده بود نگه دارند، از این طریق بدست نیاوردند که مرز قانوناً تعیین شده ای برای واردات غله از خارج، تعیین کرده باشند. اما قراردادهای اجاره در جوی ایجاد شده توسط این قیمت‌های معمول بسته شدند. همینکه این جو خیالی می شکست، قانون جدیدی با قیمت‌های معمول جدید درست میشد که بهمان اندازه نوع قدیمی اش تجلی ای سترون از قوه مخیله مالک ارضی طمعکار بود. اجاره داران از این طریق از ۱۸۱۵ تا دهه ۱۸۳۰ فریب داده شدند. و از همینجا موضوع مطرح در مورد گرفتاری های کشاورزی در تمام

این دوره { ناشی میشود } و از همینجا هم سلب مالکیت و تباهی یک نسل کامل از اجاره داران و جانشینی آنها توسط طبقه ای جدید از سرمایه داران در همین دوره.^{۳۱}

بهر شکل واقعی بسیاری عمومی تر و مهمتر این است که کارمزد واقعی کارگر کشاورزی به زیر سطح متوسط معمولیش کشیده شد، طوریکه بخشی از کارمزد از کارگر گرفته میشود؛ این قسمی از هزینه اجاره را تشکیل میدهد و لذا تحت پوشش بهره ارضی، بجای کارگر به جیب مالک ارضی سرازیر میشود. مثلاً در انگلیس و اسکاتلند، بااستثناء تعدادی شهرستان که در مناطق مساعدی واقع شده اند، مورد بطور عموم چنین است. گزارش کمیته های تحقیقی پارلمانی راجع به سقف کارمزد که در انگلیس قبل از تصویب قوانین غله به اجرا گذاشته شد- تاکنون با ارزش ترین و تقریباً کاملاً بهره برداری نشده ترین مساعدت ها به تاریخ کارمزد در قرن نوزدهم میباشد و همزمان قابوقی است که آریستوکراسی و بورژوازی انگلیس برای خود بیاداشته اند- بوضوح و بدون شبهه نشان میدهند که نرخهای بالای بهره ارضی و مترادف با آن افزایش در قیمت زمین در طی جنگ ضد ژاکوبینی به قسمی فقط بدلیل کاهش کارمزد و حتی به پائین تر از حد اقل فیزیکی کشاندن آن بود، یعنی اینکه بخشی از کارمزد معمولی تسلیم مالکان ارضی میشد. شرایط مختلفی از جمله کاهش بهای پول، اجرای قانون فقرا در بخشها و مناطق کشاورزی و غیره، این عمل را همزمان با موقعی که درآمدهای اجاره داران بسیار افزایش یافت و ثروت افسانه ای به مالکان ارضی رسید، امکان پذیر کرد. آری، یکی از دلایل اصلی مطرح کردن گمرک روی غلات، هم از جانب اجاره داران و هم از جانب مالکان ارضی، این بود که کاهش بیشتر کارمزد کارگران کشاورزی بطور فیزیکی غیر ممکن بود. این وضعیت تغییر زیادی نکرده است، و در انگلیس همچون تمام دیگر کشورهای اروپایی حالا همانند سابق قسمی از کارمزد معمولی وارد بهره ارضی میشود. زمانیکه کنت شافتسبوری {Shaftesbury} لرد اشلی {Ashley} سابق، یکی از آریستوکراتهای انسان دوست، چنان از اوضاع کارگران کارخانجات انگلیس بشدت متأثر شده بود و در آژیتاسیون ۱۰ ساعت به مثابه سخنگوی آنان در پارلمان عمل کرد، سخنگوی سرمایه داران صنعتی به عنوان انتقام اقدام به انتشار آمار مربوط به دستمزد کارگران کشاورزی در روستاهایی زد که متعلق به او بود (رجوع کنید به جلد ۱ فصل ۲۳، ۵، e: پرولتاریای کشاورزی انگلیس)؛ این بوضوح نشان میداد که بخشی از بهره ارضی این انسان دوست منحصراً از چپاولی تشکیل شده بود که اجاره دارانش از کارمزد کارگران کشاورزی برای او بعمل میآوردند. این انتشار همچنین از این زاویه هم جالب توجه است که حقایق محتوی آن جسورانه میتوانند خود را در کنار بدترین افشاگریهایی که کمیته ها در ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ کردند جایگزین نمایند. هرگاه شرایط، افزایش موقتی را در دستمزد کارگران کشاورزی تحمیل میکند، داد و فغان اجاره داران شنیده میشود که افزایش کارمزد به سطح معمولی، آنگونه که شامل حوزه های دیگر صنعتی میشود، کاملاً غیر ممکن خواهد بود و باعث ورشکستگی آنها خواهد شد، مگر اینکه بهره ارضی همزمان کاهش داده شود. این محتوی این اعتراف است که اجاره داران با اسم بهره ارضی، قسمی از کارمزد را کسر کرده و آنرا به

۳۱ — رجوع کنید به Anti-corn low prize-essays. بهر حال قوانین غله قیمتها را همیشه در سطحی مصنوعاً بالا نگه میداشت. این برای اجاره داران با وضع بهتر مناسب بود. آنها از این وضعیت ایستا که گمرک حمایتی، گروه وسیعی از اجاره داران را که با یا بدون دلیل به قیمت میانگین استثنایی اعتماد میکردند را در آن نگه میداشت، سود می بردند.

مالکان ارضی می پردازند. از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹ بطور مثال در انگلیس کارمزد کارگران زراعی به پیرو تصادف اوضاعی خطیر افزایش یافت، اوضاعی از جمله: مهاجرت از ایرلند که دسترسی به کارگران کشاورزی از آنجا را کاهش داد؛ جذب شدید جمعیت روستا از جانب کارخانجات صنعتی؛ تقاضای جنگ برای سرباز؛ مهاجرت عظیم به استرالیا و ایالات متحده (کالیفرنیا)، و شرایط دیگری که اینجا جای ذکرشان نیست. بااستثنای برداشت محصول بد از سال ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۶، متوسط قیمت گندم در این دوره همزمان با بیشتر از ۱۶ درصد کاهش یافت. اجاره داران برای کاهش بهره بانگ برآوردند. در چند مورد موفق به اینکار شدند اما بطور میانگین موفق به کسب این تقاضایشان نشدند. آنها به پائین آوردن هزینه های تولید پناه بردند، از جمله از طریق وارد کردن زیاد موتورهای بخار و ماشینهای جدید که تا حدی جایگزین اسبها شدند و آنها را از اقتصاد بیرون راندند، اما تا حدی هم از طریق اخراج کارگران روزمزد زراعی باعث ایجاد یک اضافه جمعیت مصنوعی و لذا کاهش جدیدی در دستمزد شدند. و این علی رغم کاهش معمولی نسبی جمعیت روستایی در این دهه در مقایسه با رشد کل جمعیت و علی رغم کاهش مطلق جمعیت روستایی در بعضی بخشهای کاملاً کشاورزی بوقوع پیوست.^{۳۲} فاوست {Fawcett} که در آن زمان در کمبریج پروفیسور اقتصاد سیاسی بود و در ۱۸۸۴ به عنوان وزیر اداره پست وفات یافت، در کنگره علوم اجتماعی ۱۲ اکتبر ۱۸۶۵ اینچنین گفت: «کارگران زراعی شروع به مهاجرت کردند و اجاره داران شروع به شکایت کردند که آنها قادر به پرداخت آنچنان بهره بالایی که عادت به پرداخت آن داشتند نیستند، زیرا کار به عنوان پی آمد مهاجرت گرانتر شده بود».

در اینجا نیز بهره ارضی بالا مستقیماً با کارمزد نازل منطبق گرفته شده است. و تا آنجا که میزان قیمت زمین مشروط به این شرایط بهره ارضی - افزا می باشد، لذا افزایش ارزش زمین منطبق با کاهش ارزش کار خواهد بود، لذا بالایی قیمت زمین با نازلی قیمت کار. همین نیز برای فرانسه صادق است.

«اجاره بها افزایش می یابد زیرا قیمت نان، شراب، گوشت، سبزیجات و میوه از یک سو افزایش می یابد و قیمت کار از سوی دیگر بلا تغییر باقی میماند. اگر انسانهای مسن حساب والدینشان را بررسی کنند، چیزی که ما را تقریباً به صد سال قبل میرساند، در نتیجه در خواهیم یافت که قیمت یک روز کار در مناطق کشاورزی آنزمان فرانسه دقیقاً با آنچه که امروز هست یکسان بوده. قیمت گوشت از آنزمان تا بحال سه برابر شده ... چه کسی قربانی این تغییر است. آیا آن متمولی است که صاحب زمین اجاره شده است یا آن فقیری که آنجا کار میکند؟ ... افزایش اجاره بها نشانی از یک مصیبت عمومی است. (Du mecanisme de la societe en France et Angleterre توسط M Rubinchon ، چاپ دوم، پاریس ۱۸۳۷ ، ص ۱۰۱). مثالی از بهره از یکسو به مثابه کسری از سود میانگین و از سوی دیگر از کارمزد میانگین:

مرتن که در بالا از او نقل و قول شد، عامل ارضی و مهندس کشاورزی، میگوید که در بسیاری مناطق مشاهده شده است که بهره برای زمینهای اجاره ای بزرگ کمتر از کوچکتر هاست، زیرا

«رقابت معمولاً برای آخرینها بیشتر از اولی هاست و چون فقط تعداد معدودی از اجاره داران کوچک قادرند که توجه شان را معطوف کسب و کارهای دیگری بجز کشاورزی کنند، لذا تشویشان از بدست آوردن پیشه ای مناسب در بسیاری از موارد آنها را به پرداخت بهره ای بالاتر از آنچه که منطق شان حکم میکند، میکشانند. « (جان. مرتن. « منابع ملکی» ، لندن ۱۸۵۸، ص ۱۱۶).

این اختلاف میبایستی که بتدریج در انگلیس ناپدید شده باشد؛ از منظر او دلیل اساسی این مهاجرت دقیقاً طبقه اجاره داران کوچک میباشد. همین مرتن مثالی می آورد که بوضوح نشان میدهد که چگونه کسر دستمزد خود اجاره دار و از آن هم مطمئن تر کار مزد کسانی که او بکار میگمارد در بهره ارضی وارد میگردد. این در مورد اجاره های به وسعت کمتر از ۷۰ تا ۸۰ جریب {Acre} (۳۰ تا ۴۰ هکتار) که نمیتوانند یک خیش دو اسبی را در بر بگیرند، صادق است.

« مگر اینکه اجاره دار با دستهای خود به همان زحمتی کار کند که هر کارگر دیگری در غیر اینصورت زمینش نمیتواند او را تأمین کند. اگر او انجام کارها را به کارکنان بسپارد و خود فقط نظاره کند، در آن صورت بسیار محتمل است که او در آینده ای نه چندان دور، قادر به پرداخت بهره ارضی اش نباشد.» (همان اثر، ص ۱۱۸).

لذا مرتن نتیجه میگیرد که مگر آنکه اجاره داران یک منطقه بسیار فقیر باشند، در غیر اینصورت زمینهای اجاره ای نمیبایست زیر ۷۰ جریب باشند، بگونه ای که اجاره داران بتوانند دو تا سه اسب نگه دارند.

فراستی فوق العاده نزد آقای لئونسن ی. لاورگن {Leonce de Lavergne}، عضو انستیتوی انجمن مرکزی کشاورزی. در اثرش «Economie Rurale de L, Angleterre» (نقل و قول از روی ترجمه انگلیسی، لندن ۱۸۵۵) مطابقت زیرین را بین منفعت سالانه حاصل از دام هایی که در فرانسه بکار گرفته میشوند و نه در انگلیس، چون در اینجا با اسب جایگزین شده اند، انجام میدهد(ص ۴۲)

		فرانسه	انگلیس	
شیر	میلیون £	۴	شیر	۱۶ میلیون £
گوشت	میلیون £	۱۶	گوشت	۲۰ میلیون £
کار	میلیون £	۸	کار	-- میلیون £
جمع کل	میلیون £	۲۸		۳۶ میلیون £

اما اکنون نتیجه بالاتری پدیدار میگردد، زیرا طبق اظهار نظر خود او شیر در انگلیس دو برابرگراتر از فرانسه است، در حالیکه او قیمت برابری را برای گوشت در این دو کشور مفروض میگیرد(ص ۳۵)؛ یعنی اینکه محصول شیر انگلیس به £ ۸۰۰۰۰۰۰۰ کاهش می یابد و کل محصول به £ ۲۸۰۰۰۰۰۰۰ همانند فرانسه. این در واقع بسیار زیاده روی است و قتیکه آقای

لاورگن اجازه میدهد که حجم محصولات و تفاضل قیمت‌ها هر دو همزمان در محاسباتش وارد شوند، بگونه‌ای که وقتی انگلیس کالای بخصوصی را گرانتر از فرانسه تولید میکند، چیزیکه در بهترین حالت بمعنی سودی بیشتر برای اجاره داران و مالکان ارضی است، این به صورت یک مزیت برای کشاورزی انگلیس پدیدار میگردد.

اینکه آقای لاورگن نه تنها با نتایج کشاورزی انگلیس آشنایی دارد، بلکه همچنین بر پیش‌دوریهای اجاره داران و مالکان ارضی نیز صحنه میگذارد را او در ص ۴۸ بنمایش میگذارد: « اشکال بزرگی که عموماً با انواع غله همراه است ... آنها خاکی را که در آن رشد میکنند از رمق می اندازند.»

آقای لاورگن نه تنها فکر میکند که دیگر گیاهان این کار را نمیکنند، بلکه همچنین معتقد است که علوفه و گیاهان با ریشه خوراکی، خاک را بارور میسازند:

« علوفه عناصر اساسی رشدشان را از اتمسفر میگیرند، در حالیکه آنها به خاک بیشتر از آنکه از آن بستانند به آن می افزایند؛ بنابراین آنها هم بشکل مستقیم و هم با تبدیلیشان به کود حیوانی به دو شکل در بازسازی زیانهایی که غلات و محصولات رمق کش عموماً بیار می آورند شرکت میکنند؛ لذا این یک قاعده است که آنها لافل میبایست با این محصولات متناوباً عوض شوند؛ همین مبنای چرخه نورفالک {Norfolk} میباشد.» (ص ۵۰-۵۱)

تعجبی ندارد که آقای لاورگن که به این افسانه روستایی انگلیسی باور دارد، به این هم معتقد باشد که از زمان لغو گمرک غلات، مزد کارگران زراعی انگلیس نابهنجاری خود را از دست داده است. مراجعه کنید به آنچه ما قبلاً راجع به این گفتیم، جلد اول، فصل ۲۳، ص ۷۰۱-۷۲۹. اما اجازه بدهید که به سخنان آقای جان برایتس {John Brights} در بیرمینگهام در ۱۳ دسامبر ۱۸۶۵ گوش فرا دهیم. بعد از آنکه او راجع به ۵ میلیون خانوار که اصلاً در پارلمان نمایندگی نمیشوند سخن گفت، ادامه میدهد:

« در زمره آنها یک میلیون و یا بیشتر از یک میلیون در ایالات پادشاهی هستند که در لیست بد اقبالی از بی نوایان ثبت شده اند. یک میلیون دیگر هستند که درست بالای خط فقر قرار دارند، اما همیشه در معرض این خطر قرار دارند که فقیر شوند. شرایط و چشم انداز بهتر از این هم نیست. حال به اقتدار نادان و پائین تر از این بخش از جامعه نگاه کنید. نگاه کنید به اوضاع فرومایه شان، به فقرشان، به رنجشان، به ناامیدی کاملشان. حتی در ایالات متحده، حتی در ایالات جنوبی در زمان برده داری هر سیاهی این وامیدواری را داشت که سال شادی او هم فرا خواهد رسید. اما برای این انسانها، برای این طبقه واقع در پائین ترین قشر جامعه، من در اینجا اعلام میکنم که نه اعتقادی به چیز بهتر و نه حتی امیدی به آن جود دارد. آیا آن پراگراف که جدیداً در روزنامه در مورد جان کراس {John Cross}، کارگری در درستشایر آمده بود را خوانده اید؟ او شش روز در هفته کار میکرد، توصیه ای بسیار عالی از صاحب کارش داشت که او برایش به مدت ۲۴ سال با هفته ای هشت شیلینگ کار کرده بود. جان کراس خانواده ای با هفت فرزند داشت که میبایست در کلبه اش با این دستمزد تأمین کند. همسری ضعیف و یک طفل نوزاد. او نرده ای چوبی را برداشت. طبق قانون منظورم این است که دزدید. به ارزش شش پنس. برای این گناه در مقابل دادگاه قرار گرفت و محکوم به ۱۴ یا ۲۰ روز زندان شد... من میتوانم برایتان بگویم که هزاران مورد همچون جان کراس در سراسر کشور به ویژه در

جنوب موجود است و اوضاع بقسمی است که با دقتترین محققین تا کنون قادر نبوده اند این معما که آنها چگونه جان و روحشان را ننگه میدارند، را حل کنند. حال نظری به کشور بیاندازید و این پنج میلیون خانوار و وضعیت نومیدانه ای را که این قشر از آنها در آن بسر میبرد، مشاهده کنید. آیا صحیح نیست که گفته شود که این گروه فاقد حق رأی، رنج و زحمت میکشند تقریباً بدون اینکه چیزی باسم استراحت بشناسند؟ این را با طبقه حاکم مقایسه کنید. اما اگر من اینکار را بکنم، متهم به کمونیسم میشوم ... اما این گروه بزرگ زحمتکش بدون حق رأی را با آن دسته ای که میتوان به عنوان طبقات حکمران محسوبشان کرد، مقایسه کن. به ثروتش بنگر، به خود نمایی اش نگاه کن- تجمّلش را ببین. کسالتش را نظاره کن زیرا کسالت در بین آنان موجود است اما این کسالت سیری است- و ببین که آنها چگونه از یک جا به جای دیگر سراسیمه میشوند تا لذات جدیدی را کشف کنند.» (ستاره صبح، ۱۴ دسامبر ۱۸۶۵).

در ادامه اثبات میشود که چگونه کار اضافه و لذا محصول اضافه اصولاً با بهره ارضی مغشوش میشوند که لااقل بر اساس شیوه تولید سرمایه داری بخش کیفیاً و کمیّاً ویژه ای از محصول اضافه میباشد. اساس طبیعی کار اضافه بطور عموم یعنی شرط طبیعی ای که آن کار اضافه { بدون آن امکان پذیر نیست، آن است که طبیعت - یا در شکل محصولات زمین، گیاهان یا حیوانات و یا به شکل ماهیگیری و غیره- وسایل معیشت لازم را با مصرف زمان کاری که همه روز کار را در بر نمیگیرد، تأمین نماید. این بارآوری طبیعی در کار کشاورزی (از جمله جمع آوری ساده، شکار، ماهیگیری و دامداری) مبنای هر کار اضافه ای است، همانگونه که هر کاری در وهله نخست و منشأ متوجه بدست آوردن و تولید مواد غذایی است) حیوان همچنین میتواند پوست تأمین کند که در آب و هوای سرد موجب گرمی باشد؛ در ضمن غار نشینی و غیره).

همین اغتشاش بین محصول اضافه و بهره ارضی با بیانی متفاوت نزد آقای داو {Dove} دیده میشود. در آغاز کار کشاورزی و کار صنعتی از هم تفکیک شده نیستند؛ این آخری به اولی متکی است. کار اضافه و محصول اضافه قبیلۀ کشاورز، هم خانی یا خانواده هم شامل کار کشاورزی و هم کار صنعتی میشود. هر دو دست بدست هم میروند. شکار، ماهیگیری و کشاورزی بدون ابزار مقتضی غیر ممکن میباشد. بافندگی، ریسندگی و غیره، نخست به عنوان کار جنبی ای از کشاورزی دنبال میشدند.

ما قبلاً نشان دادیم که همانگونه که کار هر کارگر منفرد به کار لازم و کار اضافه تقسیم میشود، میتوان کل کار طبقه کارگر را بگونه ای تقسیم کرد که آن بخش که مجموع حجم وسایل معاش طبقه کارگر را تولید میکند (شامل وسایل تولید لازم برای آن هم میشود) کار لازم برای همه جامعه را انجام میدهد. کاری که توسط ما باقی طبقه کارگر انجام میشود را میتوان بعنوان کار اضافه محسوب کرد. اما کار لازم به هیچ عنوان تنها شامل کار کشاورزی نمیشود، بلکه همچنین {شامل} آن کاری که تولید کننده همه آن دیگر محصولاتی که لزوماً در میانگین مصرف کارگران وارد میشوند، است. در ضمن از منظر اجتماعی یکی فقط کار لازم انجام میدهد، زیرا دیگری تنها کار اضافه انجام میدهد و بالعکس. این فقط تقسیم کار بین آنهاست. به همین گونه است تقسیم کار بین کارگران کشاورزی و صنعتی بطور کل. کاراکتر منحصرأ

صنعتی کار از یک طرف مطابق است با کاراکتر منحصرأ کشاورزی کار از طرف دیگر. این کار منحصرأ کشاورزی به هیچ وجه طبیعی نیست، بلکه خود محصولی است - حتی محصولی بسیار مدرن که هنوز در همه جا بدست نیامده - از تکامل اجتماعی و مطابق است با مرحله معینی از تولید. همانگونه که بخشی از کار کشاورزی خود را در محصولاتی مادیت می بخشد که یا فقط جنبه تجملی دارند و یا مواد خام صنایعند اما بهیچ وجه داخل در امر تغذیه و ابداً در تغذیه توده ها نمیشوند، همانگونه نیز از سوی دیگر بخشی از کار صنعتی در محصولاتی مادیت می یابد که به مثابه وسایل مصرف ضروری هم برای کارگران کشاورزی و هم کارگران بخش غیر کشاورزی بخدمت گرفته میشود. از منظر اجتماعی اشتباه است که این کار صنعتی را به عنوان کار اضافی قلمداد کرد. این به قسمی همانقدر کاری است ضروری که بخش لازم کار کشاورزی. این همچنین فقط بخشی مستقل شده از کار صنعتی است که قبلاً بطور طبیعی به کار کشاورزی متصل بود، یک متمم ضروری متقابل برای کار منحصرأ کشاورزی که حالا از آن جدا شده است، (از دیدی کاملاً مادی مثلاً ۵۰۰ بافنده مکانیکی به درجه بسیار بالاتری بافتنی تولید میکنند، یعنی بیشتر از آنچه که برای لباس خودشان ضروریست.)

این نهایتاً با ملاحظه اشکال تجلی بهره ارضی، یعنی اجاره بها که تحت نام بهره ارضی به مالک ارضی برای بهره وری از زمین چه برای اهداف تولیدی و چه مصرفی پرداخت میشود، میباشد که میتوان مدعی شد که قیمت چیزهایی که خود بخود دارای هیچ ارزشی نیستند، یعنی اینکه محصول هیچ کاری نیستند مثل زمین، و یا لاقل نمیتوان از طریق کار آنها را باز تولید کرد از جمله عتیقه جات، کارهای هنری هنرمندان معین و غیره، میتواند از ترکیبهای بسیار اتفاقی معین گردد. برای فروش یک شیء هیچ چیز بجز اینکه آن قابل انحصار و قابل واگذار کردن باشد احتیاج نیست.

سه اشتباه اساسی وجود دارد که در بررسی بهره ارضی باید از آنها اجتناب کرد و تجزیه و تحلیل را نامفهوم میکنند.

۱- مغشوش کردن اشکال مختلف بهره که مطابقند با مراحل متفاوت تکامل پروسه تولید اجتماعی.

صرفنظر از اینکه بهره {ارضی} چه شکل ویژه ای داشته باشد، تمام انواعش در این مشترکند که تصاحب بهره، آن شکل اقتصادیست که مالکیت ارضی در آن تحقق می یابد و بهره ارضی از جانب خود، مالکیت ارضی را پیش فرض دارد، یعنی مالکیت قطعات مشخصی از کره خاکی توسط افرادی معین، حال چه این مالک شخصی باشد که اجتماعی را نمایندگی میکند مانند آنچه که در آسیا، مصر و غیره است، یا اینکه این مالکیت ارضی تنها مالکیت اتفاقی اشخاصی معین بر خود تولید کنندگان مستقیم باشد، مانند آنچه در برده داری یا رعیتی بود، یا چه اینکه مالکیت خصوصی ناب غیر تولید کنندگان بر طبیعت باشد، منحصرأ حق مالکیت بر زمین، و یا نهایتاً چه اینکه رابطه ای باشد با زمین که همانند مورد مالکیت زمین توسط مستعمره نشینان و دهقانان خرد- در کار منفرد و تکامل نیافته اجتماعی- بنظر میرسد که مستقیماً در تصاحب و تولید محصولات قطعه معینی زمین توسط تولید کنندگان مستقیم، ضمیمه شده باشد.

این **عنصر مشترک** در اشکال گوناگون بهره {ارضی} - اینکه تحقق اقتصادی مالکیت ارضی باشد، {تحقق اقتصادی} یک جعل قانونی که به موجب آن افرادی متفاوت منحصراً بخشهایی از کره زمین را بتملك خود در می آورند- میتواند موجب شود که تفاوتها نادیده گرفته شوند.

۲- تمام بهره ارضی ارزش اضافه است، محصولی از کار اضافه. حتی در شکل تکامل نیافته اش، بهره طبیعی، مستقیماً محصول اضافه است. و از همینجا این اشتباه {حاصل میشود} که میتوان آن بهره ای {ارضی} که مطابق شیوه تولید سرمایه داری است- که همیشه اضافه ای است و رای سود، یعنی و رای آن قسم ارزشی از کالا که خود از ارزش اضافه (کار اضافه) تشکیل شده است- این جزء ویژه و بخصوص ارزش اضافه را تنها با توضیح شرایط وجودی عام برای ارزش اضافه و سود بطور کلی، توضیح داد. این شرایط عبارتند از: تولید کنندگان مستقیم ناچارند بیشتر از آن مدتی که برای باز تولید نیروی کار خودشان، یعنی خودشان، لازم است، کار کنند. آنها اساساً می بایست کار اضافه انجام دهند. این شرط ذهنی است. اما شرط عینی این است که آنها همچنین **میتوانند** کار اضافه انجام دهند؛ اینکه شرایط طبیعی بگونه ای است که **بخشی** از زمان کار در دسترسشان برای باز تولیدشان و بقای خودشان به مثابه تولید کننده، کفایت میکند؛ اینکه تولید وسایل معیشت ضروریشان تمام نیروی کارشان را مصرف نمیکند. ثمربخشی طبیعت در اینجا یک مانع، یک نقطه آغاز، یک پایه را تشکیل میدهد. از طرف دیگر تکامل اجتماعی نیروی مولد کارشان مانع دیگری را تشکیل میدهد. اگر دقیقتر مورد ملاحظه قرار گیرد، از آنجاییکه تولید وسایل معیشت اولین شرط حیاتشان و هر تولیدی بطور کلی است، پس کار مصرف شده در این تولید، یعنی کار کشاورزی در وسیع ترین مفهوم اقتصادی، می بایست به اندازه کافی ثمر بخش باشد که همه زمان کار در دسترس، جذب تولید وسایل معیشت تولید کنندگان مستقیم نگردد؛ بدین معنی که کار اضافه کشاورزی و لذا محصول اضافه کشاورزی امکان پذیر باشد. اگر بیشتر بسط داده شود، اینکه مجموع کار کشاورزی بخشی از جامعه- کار لازم و کار اضافه- می بایست برای فراهم کردن وسایل معیشت ضروری کل جامعه کفایت کند، یعنی همچنین برای کارگران غیر کشاورزی. این بدین معنی است که تقسیم کار بزرگ بین کشاورزی و صنعت و همچنین بین آن زارعینی که وسایل معاش تولید میکنند و آنهایی که مواد خام تولید میکنند، ممکن باشد. هر چند که کار تولید کنندگان مستقیم وسایل معاش برای خودشان به کار لازم و کار اضافه تقسیم میشود. لذا در رابطه با جامعه تنها نماینده کار لازمی است که برای تولید وسایل معاش نیاز است. در ضمن همین نیز برای هر تقسیم کاری در درون کل جامعه در تقابل با تقسیم کار در درون هر تک کارگاه صادق است. این کاری است که برای تولید کالاهایی بخصوص، برای ارضاء نیازی ویژه در جامعه برای کالایی بخصوص، لازم است. اگر این تقسیم متناسب باشد، در نتیجه محصولات گروههای مختلف به ارزششان فروخته میشوند) در مرحله ای متکامل تر، به قیمتهای تولیدیشان)، و یا همچنین به قیمتشان که خود بترتیب تعدیلی است از ارزشها و قیمتهای محصولات، معین شده توسط قوانین عمومی. این در واقع قانون ارزش است، آنگونه که خود را معتبر میگرداند، نه در رابطه با تک کالا یا میتاع بلکه در رابطه با هر قلمرو اجتماعی ویژه تولیدی که از طریق تقسیم کار مستقل شده است، بدانگونه که نه تنها فقط زمان کار لازم برای هر تک کالا مصرف میشود، بلکه فقط حجم متناسبی از کل زمان کار اجتماعی لازم در گروه های مختلف مصرف میشود. زیرا که شرط، ارزش مصرف باقی می

ماند. اما وقتی که ارزش مصرف هر تک کالا وابسته به این است که آیا آن نیازی را ارضاء میکند، لذا ارزش مصرف حجم تولید اجتماعی وابسته به آن است که آیا آن برای هر نوع از محصول در رابطه با نیاز اجتماعی کمیّتاً معین شده تکافو میکند، و در نتیجه اینکه آیا کار در رابطه با این نیاز اجتماعی که در قلمروهای مختلف تولیدی کمیّتاً تعریف شده، بطور متناسب تقسیم شده است. (این نکته باید در تقسیم سرمایه در درون قلمروهای تولیدی مختلف مورد ملاحظه قرار گیرد).

نیاز اجتماعی، یعنی ارزش مصرف در مقیاسی اجتماعی، در اینجا برای حجم کل زمان کار اجتماعی ای که نصیب قلمروهای بخصوص تولیدی مختلف میشود، تعیین کننده ظاهر میشود. اما این فقط همان قانونی است که پیش از این خود را در مورد هر تک کالا بظهور رسانده بود، یعنی اینکه ارزش مصرف کالا پیش شرطی برای ارزش مبادله آن و در نتیجه برای ارزش آن است. این نکته تنها تا زمانی برای رابطه بین کار لازم و کار اضافه مصداق دارد که هیچ اختلالی، این تناسب تحقق یابی ارزش کالا و لذا همچنین ارزش اضافه آن که ارزش کالا در بر گیرنده آن است، را مختل نکرده باشد. مثلاً ممکن است نسبتاً بافت پنبه ای بیش از حدی تولید گردد، هر چند که در مجموع این محصول پنبه ای تنها آن زمان کاری مادیت یافته باشد که تحت شرایط داده شده برای آن ضروری بوده است. اما بطور کلی کار اجتماعی بیش از حدی در این شاخه بخصوص استفاده شده است، یعنی اینکه قسمی از این محصول بی استفاده است. از این جهت همه آن چنان بفروش میرسد مثل اینکه متناسب نیاز تولید شده بوده است. این محدودیت کمی برای حجمی از زمان کار اجتماعی که باید در قلمروهای ویژه تولیدی مختلف مورد استعمال قرار گیرد، تنها بیان تکامل یافته تری برای قانون ارزش بطور عمومی است؛ هر چند که زمان کار لازم در اینجا معنی دیگری بخود میگیرد. فقط فلان مقدار از آن برای ارضاء نیازهای اجتماعی کفایت میکند. در اینجا محدودیت از طریق ارزش مصرف واقع میشود. جامعه، تحت شرایط تولیدی موجود، میتواند فقط این مقدار از مجموع زمان کار خود را برای این نوع منحصر محصول استفاده نماید. اما شرایط ذهنی و عینی کار اضافه و ارزش اضافه بطور عموم هیچ ربطی با شکل ویژه چه سود و چه بهره ندارند. اینها شامل ارزش اضافه بطور عام میباشند بدون توجه به شکل خاصی که ممکن است بخود بگیرد. لذا بهره ارضی را توضیح نمیدهند.

۳- دقیقاً در افزایش ارزش اقتصادی مالکیت ارضی، یعنی با تکامل بهره ارضی، میباشند که این ویژگی منحصر تظاهر میکند که مبلغ آن بهیچوجه توسط عملیات دریافت کنند ه اش تعیین نمیگردد، بلکه توسط تکامل اجتماعی کار که از عملکرد او مستقل بوده و او در آن نقشی ندارد (تعیین میگردد). در نتیجه، آنچه که بر اساس تولید کالایی و دقیقتر بگوئیم تولید سرمایه داری، که در تمامی وسعت خود تولید کالایی است، برای همه قلمروهای تولیدی و تمام محصولاتشان مشترک است، بسادگی بعنوان ویژگی خاصی از بهره ارضی (و از تولید کشاورزی بطور کلی) ادراک میشود.

میزان بهره ارضی (و همراه با آن ارزش زمین) همگام با تکامل اجتماعی منتج از کل کار اجتماعی توسعه می یابد. این از یکطرف منجر میگردد به توسعه بازار و { توسعه } تقاضا برای محصولات زمین، و از طرف دیگر { توسعه } بلافصل تقاضا برای خود زمین به عنوان شرط

رقیب تولیدی برای هر گونه حوزه کسب و کار - همچنین غیر کشاورزی - دقیقتر بگویم، بهره {ارضی} و از اینرو ارزش زمین - اگر بخواهیم تنها از بهره کشاورزی بحث کنیم - همگام با بازار محصولات کشاورزی و از اینرو با افزایش جمعیت غیر کشاورز، با احتیاجاتش و تقاضایش قسمی برای وسایل معاش و قسمی برای مواد خام، توسعه می یابد. این در طبیعت شیوه تولید سرمایه داریست که مدام جمعیت کشاورز را در مقایسه با جمعیت غیر کشاورز کاهش دهد، زیرا در صنعت (در دیدی محدودتر) رشد سرمایه ثابت در رابطه با سرمایه متغیر با رشد مطلق سرمایه متغیر، هر چند بطور نسبی تنزل کننده، مرتبط است، در حالیکه در کشاورزی سرمایه متغیری که برای بهره برداری از قطعه ای مشخص از زمین مقتضی است بطور مطلق کاهش می یابد؛ یعنی اینکه آن فقط در صورتی میتواند رشد کند که زمین جدیدی به زیر کشت درآورده شود، چیزی که خود مجدداً مستلزم رشد باز هم بیشتر جمعیت غیر کشاورز می باشد.

در واقع در اینجا موضوع بر سر خصلت ویژه ای از کشاورزی و محصولاتش نیست. درست بر عکس، بر اساس تولید کالایی و شکل مطلق آن، یعنی تولید سرمایه داری، همین برای همه دیگر قلمروهای تولیدی و محصولاتشان صادق است.

این محصولات کالاند، ارزش های مصرف، و تنها در آن محدوده ای دارای ارزش مبادله ای، یعنی ارزش مبادله ای قابل تحقق و قابل تبدیل به پول، میباشند که کالاهای دیگر تشکیل یک معادل را برای آنها میدهند، یعنی {تا آنجاییکه} دیگر محصولات به عنوان کالا و ارزش با آنها روبرو میگردند؛ یعنی در آن محدوده ای که آنها به مثابه وسایل معاش بلافصل برای خود تولیدکنندگان تولید نمیگردند، بلکه به مثابه کالا، به مثابه محصولاتی که تنها از طریق تبدیل شدن به ارزش مبادله (پول)، بوسیله واگذاریشان {فروششان} تبدیل به ارزشهای مصرف میگردند. بازار برای این کالاها از طریق تقسیم کار اجتماعی توسعه می یابد؛ تفکیک کار مولد، محصولات مربوطه شان را بطور متقابل به کالا، به معادل هایی برای همدیگر، تبدیل میکند، آنها را وادار میکند که متقابلاً به عنوان بازار عمل کنند. این به هیچ وجه مختص محصولات کشاورزی نمیباشد.

بهره {بهره ارضی} تنها بر پایه تولید کالایی، دقیقتر بگویم تولید سرمایه داری، میتواند خود را به مثابه بهره پولی تکامل بخشد و آن خود را به آن میزانی تکامل میکند که تولید کشاورزی به تولید کالایی تبدیل شده باشد؛ یعنی بهمان اندازه ای که تولید غیر کشاورزی در مقابل تولید کشاورزی خود را بطور مستقل تکامل داده باشد؛ زیرا به همان میزان محصول کشاورزی کالا، ارزش مبادله ای و ارزش میشود. به همان میزانی که تولید کالایی و لذا تولید ارزش همراه با تولید سرمایه داری توسعه می یابد، تولید ارزش اضافه و محصول اضافه نیز توسعه می یابد. اما به همان میزانی که این آخری توسعه می یابد، توانایی مالکیت زمین برای کسب سهم بزرگتری از این ارزش اضافه از طریق انحصار بر زمین و لذا همچنین توانایی اش در بالا بردن ارزش بهره و قیمت خود زمین نیز توسعه پیدا میکند. سرمایه دار هنوز هم یک عامل فعال در ایجاد این ارزش اضافه و محصول اضافه میباشد. اما مالک زمین، سهم باز هم بزرگتری از ارزش اضافه و محصول را، بدون انجام کاری، به خود اختصاص میدهد. این ویژگی خاص موقعیت اوست، اما نه این واقعیت که ارزش محصولات کشاورزی و لذا {ارزش} زمین رشدشان مدام به همان میزانی باشد که بازارشان توسعه می یابد، تقاضا افزایش می یابد و در

نتیجه آن جهان کالایی که با محصولات کشاورزی روبروست یعنی به بیانی دیگر توده تولیدکنندگان کالاهای غیر کشاورزی و تولید کالای غیر کشاورزی {افزایش می یابد}. اما از آنجاییکه این، بدون انجام کاری از جانب او رخ میدهد، نزد او این که حجم ارزش، حجم ارزش اضافه و تبدیل بخشی از این ارزش اضافه به بهره ارضی وابسته است به پروسه تولید اجتماعی، به تکامل تولید کالایی بطور عموم، به مثابه چیزی خاص جلوه میکند. از اینجهت هم مثلاً داو {Dove} میخواهد بهره {ارضی} را از این طریق استنتاج کند. او میگوید که بهره {ارضی} وابسته به حجم محصول کشاورزی نیست، بلکه وابسته به ارزش آن است؛ در حالیکه این به میزان و با آوری جمعیت غیر کشاورز بستگی دارد. در ضمن این برای هر محصول دیگری نیز صادق است که آن تنها میتواند، به قسمی با حجم و به قسمی با گوناگونی، در صف کالاهای دیگری که معادلی را برای آن تشکیل میدهند به کالا تکامل یابد. این در تشریح عمومی ارزش پیشتر نقداً به اثبات رسید > رجوع کنید به چاپ دیتز جلد ۱۳ ص ۲۵-۲۶ و جلد ۲۳ ص ۱۰۳. از یک طرف قابلیت مبادله یک محصول بطور عموم بستگی دارد به گوناگونی کالاهایی که خارج از آن وجود دارند. از طرف دیگر بویژه بستگی به حجمی که این محصول میتواند در آن به مثابه کالا تولید گردد.

هیچ تولیدکننده ای، صنعتی به همان ناچیزی کشاورزی، اگر بطور منفرد ملاحظه گردد، تولید ارزش یا کالا نمیکند. محصول او تازه در یک رابطه اجتماعی معین است که ارزش یا کالا میگردد. اولاً تا آنجایی که آن به شکل بیانی از کار اجتماعی، یعنی زمان کارش به عنوان بخشی از زمان کار اجتماعی بطور عموم، پدیدار میگردد؛ ثانیاً: این خصیصه اجتماعی کارش، به عنوان خصیصه اجتماعی ای تظاهر میکند که در محصولش، یعنی در ویژگی پولیش و در قابلیت عمومیش برای مبادله از طریق قیمت آن، نقش بسته است.

لذا هنگامیکه از یک سو به جای بهره {ارضی} ارزش اضافه و یا هنوز هم محدودتر محصول اضافه بطور کل توضیح داده میشود، در نتیجه از دگر سوی مرتکب این اشتباه میشوند که به محصولات کشاورزی خصیصه ای را منحصرأ نسبت دهند که متعلق به تمام محصولات به مثابه کالا و ارزش می باشد. این، هنگامیکه از تعیین عمومی ارزش به تحقق یابی یک ارزش کالای مشخص رجعت میگردد، بسیار بیشتر مبتدل میشود. هر کالایی تنها میتواند ارزشش را در پروسه دوران تحقق بخشد، و اینکه آیا و در چه محدوده ای آنرا تحقق می بخشد بستگی به شرایط جاری بازار دارد.

پس ویژگی بهره ارضی در این نیست که محصولات کشاورزی، خود را به ارزش و به مثابه ارزش، توسعه میدهند، یعنی اینکه آنها با دیگر کالاها به عنوان کالا روبرو شوند. اینکه محصولات غیر کشاورزی با آنها به مثابه کالا روبرو شوند و یا اینکه آنها به عنوان بیان خاصی از کار اجتماعی خود را توسعه دهند. بلکه ویژگی آن است که همراه با شرایطی که محصولات کشاورزی در آن به مثابه ارزش (کالا) توسعه می یابند و همراه با شرایطی که ارزششان در آن متحقق میگردد، توانایی ای نیز نزد مالکان زمین توسعه می یابد که بخش فزاینده تری از این ارزش، که بدون انجام کاری از سوی آنها آفریده شده، را تصاحب کنند و اینکه بخش فزاینده ای از ارزش اضافه تبدیل به بهره ارضی میگردد.